

## مقایسه ی روایت های مشهور سلامان و ابسال (به ویژه سلامان و ابسال جامی و روایت حنین بن اسحاق)

سکینه نجاریان<sup>۱</sup>

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

### چکیده

سلامان و ابسال یکی از داستان های تمثیلی ادب فارسی است که ریشه در اسطوره های یونانی دارد. این داستان با روایت های گوناگون در ادب فارسی آمده است که از این میان دو روایت حنین بن اسحاق (قرن سوم) و جامی (قرن نهم) شباهت بیشتری به یکدیگر دارند، که نشان دهنده ی این مطلب است که جامی در نقل داستان از روایت حنین بن اسحاق بهره برده و با تغییراتی که در آن ایجاد نموده آن را به فرهنگ اسلامی- ایرانی نزدیک کرده است. توجه جامی به اسکندر، خرد اسکندری و فرهنگ یونانی سبب اعتلای این داستان پس از شش قرن- از زمان ترجمه ی حنین بن اسحاق تا زمان جامی- شده است.

کلید واژه: سلامان و ابسال- تمثیل- حنین بن اسحاق- جامی.

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین  
در ادبیات فارسی آثار منظوم و منثوری وجود دارند که در قالب تمثیل و داستانهای  
رمزی بیان شده اند، سلامان و ابسال یکی از این داستانهای رمزی است. می دانیم که  
«اگر داستانها و حکایات به صورت رمز یا معما گونه و یا با اصطلاحات عارفانه نقل  
شوند، آن را به فارسی و تازی تمثیل رمزی و به زبان انگلیسی ALLEGORY می نامند.»  
(روشن، ۱۳۷۳: ۲۷)

این داستان اسطوره ای یونانی است که در فرهنگ ایرانی و فلسفه ی اسلامی در  
روایتهای گوناگون آورده شده، عناوین این روایتها به شرح زیر است:  
الف: روایت یونانی سلامان و ابسال (ترجمه ی حنین بن اسحاق متوفی به سال  
۲۶۰ ه. ق)؛

ب: روایت ایرانی به گزارش ابن سینا (متوفی ۴۲۸ ه. ق)؛

ج: روایتهای خواجه نصیر طوسی (متوفی ۶۷۲ ه. ق)؛

د: روایت مزجی ابن طفیل (متوفی ۵۸۱ ه. ق)؛

ه: روایت جمال الدین بحرانی (قرن هفتم)؛

و: ذکر سلامان ابسال در تاریخ و صاف الحضرة (قرن هفتم)؛

ز: روایت منظوم عبدالرحمن جامی (متوفی ۸۹۸ ه. ق)؛

ح: روایت عبدی بیگ شیرازی؛

ط: ترجمه ی قطب الدین شکوری؛

ی: روایت مولی حسن گیلانی؛

ک: روایت محمود بن میرزا علی رنانی اصفهانی (قرن یازدهم)؛

ل: روایت منظوم امین الشریعه؛

م: روایت شیخ عبدالرحیم صاحب الفصولی؛

ن: ترجمه ی ابوالقاسم سحاب.

از بین این روایتها روایت یونانی، روایت ایرانی ابن سینا، روایتهای خواجه نصیر، روایت ابن طفیل و روایت جامی از دیگر روایتها مشهور ترند.

### - قدیمی ترین روایت سلمان و ابسال و مترجم آن:

قدیمی ترین این روایات، روایتی است که «به وسیله حنین بن اسحاق از یونانی به عربی نقل شده است و ظاهرا از سلسله ی کتب هرمسی بوده است.» (مصاحب، دایره المعارف، ۱۳۸۳: ۱۳۱۴)

حنین بن اسحاق عبادی (۱۹۴-۲۶۰ ق.) از مترجمان پرکار عرب تبار عیسوی مذهب، رئیس «دارالحکمه ی» مامون عباسی بود. پس از دو سال اقامت در رم شرقی (بیزانس) نسخه های قریب دویست و شصت جلد کتاب و رساله بزرگ و کوچک یونانی و از جمله قصه ی سلمان و ابسال را با خود از بیزانس به بغداد آورد. و برابر فهرستی که از او باقی است یک تنه این متون متعدد را از متن یونانی به عربی ترجمه کرد. (امین، ۱۳۸۳: ۲۳)

البته لازم به ذکر است که بنا به گفته ی خواجه نصیرالدین طوسی، قبل از ترجمه ی حنین بن اسحاق این داستان در بین اعراب رواج داشته است، وی می گوید: «این داستان در قصص عرب وجود داشت و در امثال و حکایات عرب همین دو نام مذکور بود و من در خراسان از مردمان دانشمند شنیدم که ابن الاعرابی در کتاب خویش که النوادر نام داشته دو شخص را نامبرده که یکی مشهور به خیرونیکه بود و سلمان نام داشت. دو دیگر جرهمی بود به بدی و شر مشهور بود و در همین راه بمرد و در امثال و قصص عرب ذکری از ایشان باقی ماند.» (حبیبی، ۱۳۴۳: ۴۰۵)

### - خلاصه روایت سلامان و ابدال حنین بن اسحاق

این داستان ماجرای عشق سلامان فرزند هرمانوس پادشاه بزرگ روم و یونان و مصر است که به کمک اقلیقولاس حکیم بدون داشتن مادر تولد می‌یابد. وی پس از رسیدن به بلوغ عاشق دایه‌ی خود ابدال می‌شود، پادشاه از سلامان می‌خواهد که قوای شهوانی و جسمانی خود را بند نهد تا به کمال عقل برسد. اما سلامان توان جدا شدن از ابدال را ندارد. پادشاه تصمیم به نابودی ابدال می‌گیرد، سلامان که از ماجرا آگاه می‌شود به اتفاق ابدال از مملکت پدر می‌گریزد و به آن سوی دریای مغرب می‌رود، پادشاه به وسیله‌ی نی‌لبک جادویی خود از محل سکونت آنها مطلع شده و به شکنجه‌ی روحی آن دو می‌پردازد، سلامان به نزد پدر می‌رود و از او می‌خواهد که او را ببخشد اما پدر تنها راه را جدایی از ابدال بیان می‌کند، آن دو نیز خود را به دریا می‌افکنند، اما به اراده‌ی پدر و کمک رب النوع آب سلامان نجات می‌یابد و ابدال می‌میرد، سلامان از مرگ ابدال مضطرب و بیمار می‌شود، این بار نیز حکیم اقلیقولاس به کمک پادشاه می‌آید تا سلامان را نجات دهد. او وی را با خود به غاری می‌برد تا بر اثر ریاضت از عشق ابدال رهایی یابد. بعد از چهل روز بر اثر دعاهای حکیم چهره‌ی زیبای زهره ظاهر می‌شود و سلامان عاشق زهره می‌شود، حکیم به او می‌فهماند که این زن زیبا رب النوع زیبایی و روحانیت ستاره‌ی زهره است و جنبه‌ی جسمانی ندارد، لذا حکیم روحانیت آن صورت فلکی را تسخیر کرد و در اختیار سلامان گذاشت بدین گونه سلامان به کمال عقلی رسید و پس از پدر به سلطنت نشست...

### - مقایسه روایت ابن سینا و روایت حنین بن اسحاق:

دومین روایت معروفی که از سلامان و ابدال نقل شده است، روایت منسوب به ابن سیناست، این داستان «سومین داستان رمزی ابن سیناست، شیخ در نمط تاسع از کتاب



می پردازد، که جامی در تاویل داستان خوداز همان تاویل های خواجه نصیر استفاده کرده است.

نکته دیگر اینکه داستان سلامان و ا بسال با قصه ی حی بن یقظان ابن سینا نیز شباهت دارد که به جهت جلوگیری از اطاله ی کلام از مقایسه این دو صرف نظر می شود، ضمن اینکه در کتاب حی بن یقظان و سلامان و ا بسال دکتر سید ضیاءالدین سجادی این مقایسه صورت گرفته است.

#### مقایسه ی روایت سلامان و ا بسال با روایت مزجی ابن طفیل:

روایت ابن طفیل تلفیقی از رساله ی حی بن یقظان و سلامان و ا بسال ابن سیناست، این روایت با روایت ابن سینا از این جهت شباهت دارد که در این داستان نیز سلامان و ا بسال دو برادر هستند، اما از جهات دیگر و تاویل و رمزهای داستان هیچ شباهتی به هم ندارند و شباهت آن با روایت حنین نیز تنها در نام قهرمانان داستان است.

اختلاف بارزی که در این دو روایت دیده می شود این است که در روایت حنین تاکید بر گوشه نشینی و پرهیز از زنان برای رسیدن به تکامل دیده می شود، برعکس در قصه ی سلامان و ا بسال ابن طفیل، سلامان دست در دامن اجتماع زده و عقیده دارد که ملازمت جماعت، وسواس و اندیشه ی بد را دور می دارد و گمان های فاسد را از میان بر می دارد بنا بر این قهرمان داستان ابن طفیل، سلامت جسمی و فکری انسان را در زیستن در جمع، داشتن روابط اجتماعی و آمیختن با دیگر افراد جامعه می داند.

نکته ی دیگر که جالب توجه است، تولد حی بن یقظان است که او نیز بدون وجود پدر و مادر متولد می شود و از این جهت که تولد غیر طبیعی دارد مشابه تولد سلامان در روایت حنین است، البته «ابن طفیل منشا انسان را به دوروایت تقریر کرده است، در یک روایت قطعه ای از گل مخمر را فرض کرده که شایسته ی آن بوده است که اعضای

انسان از آن در وجود آیند، اما چون گروهی با این نظر مخالف بوده اند و برای تولد انسان وجود پدر و مادر را ضروری به شمار آورده اند روایت دیگری را نیز نقل کرده که با نظر آنان سازگار باشد». (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۰: ۱۳۹/۴)

### مقایسه ی روایت حنین بن اسحاق با داستان جامی:

مثنوی سلمان و ابسال یکی از هفت مثنوی هفت اورنگ جامی است، «سال تصنیف آن به احتمال قوی ۸۸۵ ه. ق بوده است. سلمان و ابسال جامی در ادبیات فارسی مانند ندارد و شاعری قبل یا بعد از آن این داستان را به نظم درنیاورده و تا قرن هفتم از نظر فلسفی و عرفانی مورد توجه قرار گرفته است، اما جالب آن است که هیچ شاعری از سلمان و ابسال در شعر خود ذکر نکرده، حتی مولانا جلال الدین هم که از همه ی قصص و تمثیلات در مثنوی و غزلیات خود استفاده کرده، از سلمان و ابسال ذکر به میان نیاورده است» (افصح زاد، ۱۳۷۸: ۲۱۱) که این نکته قابل بحث است و در ادامه ی مطلب به آن اشاره خواهد شد.

مسئله ی دیگر در ارتباط با ماخذ روایت جامی است، آنچه که اغلب نویسندگان در این باره ذکر کرده اند این است که آواز روایت حنین بن اسحاق استفاده کرده است چرا که روایتهای دیگر کوتاهتر و مختصرتر از آن است که بتواند اساس کار جامی باشد. آنچه مسلم است این است که جامی به این روایت رنگی تمثیلی داده و بیست و هفت حکایت در خلال داستان ذکر کرده و آن را مفصل و طولانی کرده و ابیات آن را به ۱۱۳۲ بیت رسانده است و در آخر خود شاعر قید می نماید که غرض از این قصه نه گفتن افسانه، بلکه کشف سر و حال اهل سلوک بوده است.

زان غرض نی قیل وقال ما وتوست بلکه کشف سروحال ما وتوست

(هفت اورنگ ص ۳۶۲)

البتّه جامی خود در پایان داستان مقصود خود را از آنچه که آورده ذکر می‌کند و می‌گوید که: پادشاه در قصه کنایه از عقل فعال است، مرد دانا، اشاره به فیضی است که از مقام بالا بر عقل فعال افزوده می‌شود و سلامان نفس ناطقه که هستی وی معلول عقل فعال است و....

پیش دانا راه دان بوالعجب      فیض بالا را حکیم آمد لقب  
روح پاکش نفس گویا گشته اسم      زاده زین عقل است با پیوند جسم....  
زاده ای بس پاک دامان آمدست      نام او زان رو سلامان آمدست

(هفت اورنگ، ص ۳۶۳)

که این تاویل‌ها از خود جامی نیست بلکه دقیقاً ترجمه‌ی سلامان و اَبسال حنین بن اسحاق است که خواجه نصیر طوسی در شرح اشارات خلاصه‌ی آن را آورده و در پایان به تاویل عرفانی آن پرداخته است، این مطلب نشان‌دهنده‌ی این امر است که ماخذ جامی روایت خواجه نصیر طوسی بوده است.

اینکه چرا قبل از جامی هیچ شاعری از سلامان و اَبسال در شعر خود چیزی نیاورده است شاید به دلایل زیر باشد. دلایلی که می‌توان گفت نشان‌دهنده‌ی اختلاف بین دو فرهنگ ایرانی و یونانی است.

۱. یکی اینکه تولد سلامان به‌طور غیر طبیعی و بدون وجود مادر، به اصطلاح همان شبیه‌سازی امروزی صورت می‌گیرد که از نظر بسیاری نادرست و دور از باور عقل است و همان‌طور که اشاره شد ابن طفیل هم برای اینکه نظر مخالفان را جلب کند دو روایت برای تولد حی بن یقظان ذکر کرده است.

ساخت تدبیری به دانش‌کاندران      مانند حیران فکرت دانشوران  
نطفه را بی شهوت از صلبش گشاد      در محلی جز رحم آرام داد  
بعد نه همه گشت پیدا زان محل      کودکی بی عیب و طفلی بی خلل

(هفت اورنگ، ص ۳۳۱)







اما جامی اورا پادشاه مقتدر یونان می داند.

شهریاری بود در یونان زمین چون سکندر صاحب تاج و نگین  
 ۴. در روایت حنین هر مانوس شاگرد پیری به نام اقلیقولاس است، که در غاری  
 موسوم به ساریقون منزوی است و همیشه ریاضت می کشد، اما جامی به حکیمی  
 اشاره می کند که شاگردان زیادی دارد و وزیر پادشاه است.

بود در عهدش یکی حکمت شناس کاخ حکمت را قوی کرده اساس  
 اهل حکمت یک به یک شاگرد او حلقه بسته جمله گرداگرد او  
 (هفت اورنگ، ص ۳۲۵)

۵. در روایت حنین، تدبیر حکیم برای ایجاد فرزند بدون وجود مادر کاملاً توضیح  
 داده شده که: حکیم مشاور شاه، مختصری از منی اورا بی شهوت از او بر می گیرد آن  
 را در دل گیاهی موسوم به مردم گیا قرار می دهد بعد آن گیاه را در جایگاه مناسبی که  
 از جهت دما و درجه ی حرارت و رطوبت مشابه زهدان زن حامله باشد می گذارد وبا  
 تربیت و پرورش آن نطفه در آن گیاه و در آن موضع، پس از نه ماه پسر بچه ی بی عیبی  
 که او را سلامان می نامند تحویل شاه می دهد.

جالب اینجاست که در این داستان به قضیه ی شبیه سازی انسان که بشر در قرن  
 بیست و یکم به آن دست یافته اشاره شده است.

اما جامی تنها به این نکته اشاره کرده است که:

نطفه را بی شهوت از صلبش گشاد در محلی جز رحم آرام داد  
 بعد نه مه گشت پیدا زان محل کودکی بی عیب و طفلی بی خلل  
 (هفت اورنگ، ص ۳۳۱)

۶. نکته ای که در روایت حنین وجود دارد و در روایت جامی نیست، این است که  
 حکیم به عوض این کار (ایجاد فرزند بدون وجود مادر) از شاه می خواهد تا اهرام

مصر را به نوعی بسازد که از آب و باران گزند نیابد، و شاه نیز این کار را انجام می‌دهد.

۷. در روایت حنین تصمیم پادشاه برای کشتن اِرسال سبب می‌شود که آن دو از شهر بگریزند تا از راه دریا به کشوری دیگر فرار کنند، اما جامی ملامت دیگران را سبب گریز آن دو بیان می‌کند.

چون سلامان آن ملامت‌ها شنید	جان شیرینش زغم بر لب رسید
جانش از تیر ملامت ریش گشت	دردل اندوهی که بودش بیش گشت
با هزار اندیشه در تدبیر کار	یافت کارش بر فرار آخر قرار

(هفت اورنگ، ص ۳۴۸)

۸. در روایت حنین پادشاه نی لبکی جادویی دارد که به وسیله‌ی آن از تمام سرزمین‌ها و آنچه در آنهاست اطلاع می‌یابد، اما جامی این آلت را به آینه‌ی گیتی نمای تعبیر کرده است (که این هم نشانه‌ی دیگری از توجه جامی به اسکندر است).

داشت شاه آینه‌ی گیتی نمای	پرده زاسرار همه گیتی گشای
---------------------------	---------------------------

(هفت اورنگ، ص ۳۵۳)

۹. در روایت حنین از شکنجه روحی سلامان و اِرسال سخن به میان می‌آید که نتیجه‌ی سحر و جادوی پدر است. و در نهایت سبب خودکشی آن دو می‌گردد، اما در داستان جامی این شکنجه، برداشتن قوت همت از تمتع سلامان از اِرسال ذکر شده که سلامان دیگر قادر به وصل اِرسال نیست و جامی در پایان داستان آن را به پیری تاویل کرده است.

شاه یونان چون سلامان را بدید	کوبه اِرسال و وصالش آرمید
بر سلامان قوت همت گماشت	تاز اِرسالش به کلی بازداشت

(هفت اورنگ، ص ۳۵۳)

۱۰. در روایت یونانی سلمان و ابسال خود را به آب می افکنند، اما به اراده پدر و کمک رب النوع آب سلمان نجات می یابد و ابسال می میرد. اما جامی در این قسمت نیز تصرف کرده و به جای آب، آتش را ذکر می کند و اینکه هر دو در آتش می روند، اما به خواست پادشاه ابسال در آتش می سوزد و سلمان زنده می ماند.

هردواز دیدار آتش خوش شدند	دست هم بگرفته در آتش شدند
شه نهانی واقف آن حال بود	همتش برکشتن ابسال بود
برمراد خویشتن همت گماشت	سوخت او را و سلمان را گذاشت

(هفت اورنگ، ص ۳۵۵)

در سلمان و ابسال سید حسن امین آمده که: «با این که در فرهنگ آریایی آزمایش ایزدی به هر دو نوع (ور سرد) (افکندن به دریا) و (ور گرم) (رفتن در آتش) پیشینه ای دراز دارد، جامی با عنایت به این که در هرات و نواحی آن دریایی وجود ندارد سلمان و ابسال راهم چون سیاوش در فرهنگ ایرانی و ابراهیم خلیل در فرهنگ اسلامی به آتش می افکند و بعد پادشاه با تصرف خود آتش را بر سلمان گلستان می کند.»

(۱۳۸۳: ۷۵)

اما به نظر می رسد این دلیل محکمی نباشد چراکه قبل از این در داستان جامی آمده که هر دو از راه دریا به سوی مغرب گریختند، پس اگر در نواحی هرات دریایی وجود ندارد، در آن بخش از داستان نیز نباید ذکری از دریا می آمده؛ می توان گفت جامی برای اینکه داستان را به فرهنگ ایرانی نزدیک کند این تصرفات را انجام داده است.

۱۱. در روایت حنین سلمان در غار به کمک ریاضت ها و دعاهای حکیم هرروز با ابسال که با صورت مثالی نزد سلمان حاضر می شود صحبت و گفتگو می کند، اما در روایت جامی حکیم تمثالی بی جان از صورت ابسال می سازد تا بیتیابی های سلمان را آرامش بخشد، همینطور که می بینیم جامی قسمتهای دور از ذهن داستان را

به صورتی واقعی تر در آورده است.

چون بدانستی حکیم آن حال را      آفریدی صورت ابسال را  
یک دو ساعت پیش چشمش داشتی      دردل او تخم تسکین کاشتی

(هفت اورنگ، ص ۳۵۶)

۱۲. در روایت حنین زهره رب النوع زیبایی است و روحانیت زهره مطرح است و جنبه ی جسمانی ندارد لذا حکیم روحانیت آن صورت فلکی را تسخیر می کند و در اختیار سلامان می گذارد، اما در روایت جامی زهره همان آواز خوان و خنیاگر فلک است که نماد عشق حقیقی قرار می گیرد.

زهره گفتی شمع جمع انجم است      پیش او حسن همه خوبان گم است  
گر جمالش خویش را پیدا کند      آفتاب و ماه را شیدا کند  
نیست از وی در غنا کس تیزتر      بزم عشرت را نشاط انگیزتر

(هفت اورنگ، ص ۳۵۶)

۱۳. داستان جامی با به سلطنت رسیدن سلامان پایان می یابد و رموز و اشارات داستان بیان می شود، اما در روایت یونانی سلامان پس از به تخت رسیدن فرمان می دهد تا داستان را بر هفت لوح زرین و نیز ادعیه و طلسمات هفت ستاره را بر هفت لوح زرین دیگر بنگارند و تمام آن را بر بالای گور پدرش در اهرام مصر دفن کنند و چنین بود تا آن که بعد از توفان آتش، توفان آب در رسید و بعد افلاطون از وجود الواح آگاهی یافت، به مصر رفت، اما پادشاهان به او اجازه ی نبش قبر ندادند لذا افلاطون کشف آنها را به ارسطو وصیت کرد، ارسطو هنگامی که اسکندر به مصر لشکر کشید با او همراه شد و این قصه سلامان و ابسال را از آنجا بیرون کشید و آخرین سخن سلامان در این الواح آن بود که: «دانش و پادشاهی را از نفوس و عقول کامل آسمانی طلب کن که موجودات ناقص نمی توانند جز چیزهای ناقص بدهند». (امین، ۱۳۸۳: ص ۲۹)

همانطور که می بینیم، جامی با به نظم درآوردن این داستان تمثیلی و کهن یونانی، بسط و گسترش دادن آن واز همه مهم تر نزدیک کردن آن به فرهنگ ایرانی، این قصه را حیاتی دوباره بخشیده است. در واقع این توجه جامی به اسکندر، خرد اسکندری و فرهنگ یونانی است که سبب اعتلای این داستان، پس از گذشت شش قرن (از زمان ترجمه ی حنین بن اسحاق تا زمان جامی) شده است، و پس از جامی افراد بسیاری چون میرزا علی رنانی، امین الشریعه و شیخ عبدالرحیم صاحب الفصولی، با نقل این داستان به صورت روایتهای گوناگون سبب شهرت بیشتر آن شده اند.



## منابع

- ۱- افصح زاد، اعلاخان، نقد و بررسی آثار واحوال جامی، چاپ اول، مرکز نشر مطالعات ایرانی، ۱۳۷۸
- ۲- امین، سیدحسن، پژوهش در سلامان و ابسال جامی، چاپ اول، انتشارات دایره المعارف ایران شناسی، تهران، ۱۳۸۳
- ۳- پورحسینی، سید ابوالقاسم، سلامان و ابسال، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال شانزدهم، شماره سوم صص ۳۲۶-۳۲۳
- ۴- پور نامداریان، تقی، رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، چاپ چهارم، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵
- ۵- جامی خراسانی، عبدالرحمن بن احمد، مثنوی هفت اورنگ، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، چاپ دوم، اهورا، تهران، ۱۳۸۶
- ۶- حبیبی، عبدالحی، نگاهی به سلامان و ابسال جامی و سوابق آن، انتشارات انجمن جامی، ۱۳۴۳
- ۷- دایره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۷۰
- ۸- دایره المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، چاپ چهارم، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۳
- ۹- روشن، محمد، پژوهش در سلامان و ابسال جامی، چاپ اول، اساطیر، ۱۳۷۳
- ۱۰- روشن، محمد، سلامان و ابسال جامی، با شروح و سنجش آن با روایتهای پور سینا و حنین بن اسحاق و مقولاتی در تمثیل شناسی، چاپ اول، اساطیر، ۱۳۸۳
- ۱۱- سجادی، سید ضیاءالدین، حی بن یقظان و سلامان و ابسال، چاپ دوم، سروش، تهران، ۱۳۸۲
- ۱۲- مایل هروی، نجیب، شیخ عبدالرحمن جامی، چاپ اول، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۷۷